

گریز از کیش؛ بررسی نظریه الهیاتی جان هیک

هادی صادقی*

چکیده

جان هیک، فیلسوف دین و الهی‌دان بزرگ مسیحی معاصر، در اندیشه‌های خویش از سنت مسیحی دور شده است. وی به‌رغم آنکه یک کشیش پروتستان است، آموزه تجسد الوهیت در مسیح را نمی‌پذیرد و می‌گوید، این آموزه هیچ معنای روشن و قابل فهمی ندارد. او در باب زبان دین، رویکردی واقع‌گرا برمی‌گزیند، اما واقع‌گرایی او از نوع کانتی و انتقادی است و برای تجربه‌های دینی، زبانی آمیخته به فرهنگ قائل است. در زمینه نجات و رستگاری، هیک اولین کسی است که نظریه کثرت‌گرایی را شکل رسمی و دانشگاهی عرضه می‌کند و انحصار نجات در کلیسا را می‌شکند. همچنین وی از آموزه اوصاف بی‌نهایت خداوند فاصله می‌گیرد و معتقد است که معلوم نیست مسیح این آموزه را تعلیم داده باشد. آموزه رویت سعیده نیز در اندیشه هیک دستخوش تأویل شده است.

واژگان کلیدی

سنت، الوهیت مسیح، تجسد، واقع‌گرایی، نجات، اوصاف خداوند، رویت سعیده.

sadeqi.hadi@gmail.com

تاریخ تأیید: ۸۹/۱۱/۳

*. استادیار دانشکده علوم حدیث.

تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۱۹

طرح مسئله

جان هیک (۱۹۲۲م.) فیلسوف دین و الهی‌دان مسیحی که در فلسفه دین رویکردی الهی به موضوعات دارد و در مسائل الهیات تجدیدنظریه‌هایی داشته است، یکی از مشهورترین فیلسوفان دین معاصر است. وی به‌رغم آنکه کشیشی پروتستان است، در الهیات مسیحی، کتابی مستقل نوشته است و آرای الهیاتی وی را باید از لایه‌های بحث‌های فلسفی وی جستجو کرد. هیک به تناسب موضوعات خاص فلسفه دین ناچار شده است رویکرد خود را در موضوعات دینی‌ای همچون تجسد، الوهیت مسیح، مسئله نجات و خلود در آتش، تناسخ و مانند آن مطرح کند. طرز تلقی هیک، در پاره‌ای موارد، از سنت مسیحی فاصله می‌گیرد.

مراد از سنت^۱ مسیحی، مجموعه باورها و اندیشه‌هایی است که در تاریخ مسیحیت به‌منزله باورهای مسیحی ثبت و ضبط شده‌اند و الهی‌دانان مسیحی بر آنها وفاقی نسبی دارند. سنت مسیحی میراث راست‌دینی مسیحیت است که خروج از آن بدعت تلقی می‌شود. فاصله گرفتن هیک از سنت مسیحی معلول تحولات اندیشه در دنیای متجدد^۲ است. هیک از یک‌سو به‌دلیل تعلقات فلسفی‌اش، نمی‌تواند اندیشه‌های جدید را نادیده بگیرد و در فضای اندیشه انتقادی^۳ سیر کند، و از سوی دیگر، فردی مؤمن است که به آموزه‌های مسیحی تعلق خاطر جدی دارد، و نمی‌تواند آنها را آن‌گونه که در سنت به او رسیده است، حفظ کند. مثلاً وی نمی‌تواند آموزه‌های پوزیتیویسم منطقی درباره ملاک معناداری قضایا را نادیده بگیرد و راه حلی که برای جلوگیری از بی‌معناشدن قضایای دینی به‌نظرش می‌رسد، وی را تا حدی از سنت بیرون می‌برد. همچنین، با توجه به اینکه وی نمی‌تواند نسبت به کثرت ادیان بی‌تفاوت باشد، معرفت‌شناسی کانتی نیز بر ذهن او چیرگی دارد، از این‌رو، از آموزه انحصاری نجات و حقانیت، دست برمی‌دارد و کثرت‌گرایی دینی را بر مبنای وحدت بود، و کثرت نمود، پیشنهاد می‌کند.

کثرت‌گرایی نظریه‌ای است در باب اینکه ادیان مختلفی همچون اسلام، مسیحیت،

-
1. Tradition.
 2. Modern.
 3. Critical.

یهودیت، هندوئیسم، بودیسم و ... همه بر حق‌اند و می‌توانند پیروان خود را به سعادت ابدی برسانند. نظریه‌های جدید درباره زبان دین، وی را از واقع‌گرایی ساده^۱ به واقع‌گرایی انتقادی^۲ کشاند. اینها تنها برخی از نشانه‌های دور شدن جان هیک از سنت مسیحی است. در این نوشتار به پنج مورد از موارد خروج از سنت در آثار جان هیک اشاره می‌شود.

تجسد الوهیت

آموزه تجسد از ارکان اعتقادات سنتی مسیحیت است. در این آموزه گفته می‌شود، خداوند به‌منظور رهاسازی انسان‌ها از گناه اولیه، فرزند خود را به زمین فرستاد و او را در قالب انسانی متجسد کرد تا از طریق مرگ فدی‌هوار او بر صلیب، کفاره گناه بشر فراهم شود؛ زیرا بشر، خود نمی‌توانست با تلاش گناه‌آلودش چنین کفاره‌ای را بپردازد. از این‌رو، خداوند با علم بر این مطلب، فرزند خود را به این مأموریت فرستاد؛ در نتیجه مسیح، یا همان کلمه الهی، در نهاد یک انسان به امانت نهاده شد تا از او زاده شود و پسر انسان شود و در آن واحد، دو وصف پسر خدا و پسر انسان را داشته باشد. این مسئله موجب می‌شود که عیسی بن مریم موجودی واجد همه اوصاف الهی، و همه اوصاف انسانی، به‌تمامه باشد؛ درحقیقت یک شخص، با دو ذات متفاوت. در نتیجه او می‌تواند به نیابت از انسان‌ها این کفاره عظیم را بپردازد. عظمت کفاره، ناشی از الهی‌بودن او، و نیابت از انسان‌ها نیز، مستند به انسانی‌بودن ذات اوست.

نشانه‌های مبتنی بر جنبه بشری عیسی

حضرت عیسی به‌عنوان یک طفل،^۳ به مکالمه با دیگران مشتاق^۴ و به‌ویژه به مذهب علاقمند بود. از سفر کردن خسته می‌شد. می‌نوشید، غذا می‌خورد^۵ و به خواب می‌رفت. او بارها گریسته است؛^۶ او از نظر دانش و قدرت شخصی محدود بود. در شش جای عهد جدید، عباراتی

1. Naïve Realism.
2. Critical Realism.

۳. بنگرید به: لوقا ۲: ۷، ۲۱، ۳۹، ۴۲.

۴. محض نمونه بنگرید به: یوحنا ۳: ۲۱ - ۱ و ۴: ۴۲ - ۱.

۵. مانند: شام آخر یوحنا ۱۳ و ۱۴.

۶. از جمله بنگرید به: متی ۲۳: ۳۹ - ۳۷.

به چشم می خورد که از اغوا شدن او حکایت می کند.^۱ هنگام درد و رنج دعا می کرد و به ناتوانی جسمانی خود معترف بود؛ از خدا می خواست از ابتلای سخت او درگذرد.^۲ قطرات درشت عرق از چهره اش بر زمین می ریخت. اصطلاحی که عیسی در بیشتر موارد به منزله نام خود به کار می برد، پسر انسان بود.^۳

فقراتی از انجیل نیز به جنبه الوهی مسیح اشاره می کند. این فقرات، بیش از همه و صریح تر از هر جایی در انجیل یوحنا آمده است؛ مثلاً، عیسی تجسم خداست؛ یعنی:

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود ... او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد ... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلا. او را دیدیم جلالی شایسته پسر یگانه پدر. (یوحنا ۱: ۱۴ - ۱)

من و پدر یکی هستیم. (یوحنا ۱۰: ۳۰)

کسی که مرا دیده باشد، پدر را دیده است. (یوحنا ۱۴: ۹)

در سایر اناجیل نیز، فقراتی وجود دارد که قابل تأویل و تفسیر به شکل های متفاوت است؛ و مسیحیان راست آیین، اغلب آنها را به الوهیت عیسی تفسیر کرده اند. از جمله این فقرات می توان به این موارد اشاره کرد:

رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: «تو را به خدای حی قسم می دهم ما را بگوی که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟» عیسی به وی گفت: «تو گفتی و نیز شما را می گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته بر ابرهای آسمان می آید. (متی ۲۶: ۶۳ و ۶۴)

انجیل مرقس نیز، شبیه همین جملات را می آورد، (مرقس ۱۴: ۶۱ و ۶۲) و انجیل لوقا، با کمی تفاوت، و با همین تفسیرپذیری. (لوقا ۲۲: ۷۱ - ۶۷)^۴

۱. از جمله در لوقا ۴: ۲ - ۱ و متی ۴: ۴، ۷، ۱۰.
۲. دعاهای متعددی دارد، اما دعاهای آخر او در باغ جتسیمانی از همه گویاتر است، متی ۲۶: ۴۴ - ۳۹؛ مرقس ۱۴: ۳۹ - ۳۵؛ لوقا ۲۲: ۴۴ - ۴۱.
۳. از جمله در متی ۲۶: ۶۴ و ۲۴: ۳۰؛ مرقس ۱۳: ۲۶. آنان شواهدی از عهد عتیق نیز بر این معنا دارند، از جمله در دانیال ۷: ۱۳ و ۱۴.
۴. مسیحیان از کتاب های عهد عتیق شواهدی می آورند بر اینکه عیسی پسر خداست، از جمله در مزمو ۲: ۷؛

به عقیده مسیحیان، عیسی مسیح به این جهان آمد و به جای ما مُرد. مرگ عیسی مسیح، به منزله خدایی که جسم بشری پوشیده بود، جریمه گناهان ما را به طور کامل و بی نقص پرداخت نمود. (دوم قرتیان ۲۱: ۵) مسیح مُرد تا جریمه گناهان ما را پرداخت نماید. (رومیان ۸: ۵) او در واقع این قیمت را به جای ما پرداخت. قیام عیسی از مردگان ثابت کرد که مرگ او برای پرداخت جریمه سنگین گناهان ما کافی بود. به همین دلیل، او تنها نجات‌دهنده ماست. (یوحنا ۶: ۱۶؛ اعمال ۱۲: ۴)

به نظر هیک، عقیده الوهیت عیسی مسیح، هیچ معنای روشن و قابل فهمی ندارد. وی نمی‌پذیرد که موجودی دارای اوصافی متضاد یا متناقض باشد، مثلاً هم قدرت مطلق داشته باشد و هم قدرت محدود، هم علم مطلق داشته باشد، و هم نداشته باشد. او در کتاب رنگین کمان ایمان می‌نویسد:

عقیده الوهیت عیسی هیچ‌گاه نتوانسته است به شیوه‌ای معقول بیان شود. عقیده رسمی می‌گوید، عیسی حقیقتاً خدا بود و حقیقتاً انسان؛ و نمی‌کوشد که بگوید چگونه چنین چیزی ممکن است. چگونه ممکن است که یک فرد تاریخی، هم واجد تمام اوصاف ذاتی الهی باشد، که براساس آن خداست؛ و هم واجد تمام اوصاف ذاتی انسانی باشد که براساس آن انسان است. چگونه ممکن است عیسی در آن واحد، هم قدرت مطلقه الهی داشته باشد، و هم ضعف و نقص‌پذیری انسانی؛ هم علم مطلق الهی داشته باشد و هم جهل انسانی؛ هم خالق سرمدی، نامحدود و قائم به ذات جهان باشد، و هم مخلوقی زمانی، محدود و وابسته؟ (Hick, 1995: 98)

هیک به دلیل آشنایی با سایر ادیان، از جمله آشنایی با اسلام، نمی‌تواند از مقایسه سنت عقلانی آنها با سنت رازآلود مسیحیت پرهیز کند. بنابراین در پی عقلانی‌تر کردن باورهای مسیحی است. از این رو، می‌گوید: هیچ لزومی ندارد که برای نشان دادن محبت الهی، عیسی را خدا بدانیم؛ و لزومی ندارد برای حجیت‌بخشیدن به افعال و اقوال مسیح به او الوهیت بخشیم. این کار بدون الوهیت بخشیدن به عیسی نیز ممکن است. چنان که مسلمانان، بوداییان و ... نیز، چنین کردند.

۸: ۲؛ اول تواریخ ۱۷: ۱۳؛ دوم سموئیل ۷: ۱۴. همچنین شواهدی بر کلمه خدا بودن می‌آورند، مانند: تثنیه ۳۰: ۱۴ - ۱۲. گاه نیز با عنوان خداوند از او یاد می‌شود، مانند: اشعیا ۹: ۷.

یقیناً برای پذیرش تعالیم مسیح درباره محبت الهی هیچ لزومی ندارد که معتقد باشیم عیسی دومین فرد تثلیث الهی است. اگر بوداییان می‌توانند تعالیم بودا را در سوتراها بپذیرند و براساس آن عمل کنند؛ اگر مسلمانان می‌توانند تعالیم محمد، رسول الله ﷺ را در حدیث بپذیرند و به آن عمل کنند، اگر سیک‌ها می‌توانند تعالیم گوروهای خود را در گرانت بپذیرند و به آن عمل کنند؛ و مانند آن، بدون آنکه معتقد باشند، هیچ‌یک از این معلمان بزرگ، خدای متجسداند؛ چرا پیروان عیسی نتوانند حکایات وی درباره محبت الهی را، بدون آنکه معتقد باشند عیسی خدا بوده است، بپذیرند تا بتوانند تجلی - یا به تعبیر استعاره مسیحیان، تجسد - خوبی و محبت خدا را در زندگی او ببینند، آن‌چنان‌که به درجات مختلف، در زندگی همه بندگان واقعی خدا قابل دیدن است. (Ibid: 105-6)

هیچ‌یک برای اینکه از مسیحیت نیز به کلی جدا نیفتد، راهی جستجو می‌کند تا بتواند آموزه‌های سنتی را با بیانی جدید و معنایی معقول توجیه کند. از این‌رو، از طرفی می‌گوید: خود عیسی آموزه تجسد را تعلیم نداده است؛ و از طرف دیگر، نظریه استعاری بودن زبان دینی را مطرح می‌کند. درباره مطلب اول، با اشاره به پژوهش‌های جدید، می‌گوید:

امروزه اجماع عامی در پژوهش‌های عهد جدید، میان کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها، محافظه‌کاران و اعتدالیون وجود دارد که عیسای تاریخی این مطلب را تعلیم نداده است که وی خدا، یا خدای پسر و شخص دوم تثلیث اقدس است که متجسد شده است. در واقع، شاید وی چنین عقیده‌ای را کفرآمیز بداند! یکی از سخنان منسوب به وی این است: «چرا مرا خوب می‌نامی؟ هیچ‌کس خوب نیست، جز خدای واحد». (مرقس ۱۰: ۱۸؛ Ibid: 91)

اما این سخن هیچ‌یک را به سادگی نمی‌توان پذیرفت، مگر اینکه، تأویل تعداد زیادی از فقرات کتاب مقدس را بپذیریم، یا آنها را ساختگی و جعلی بشمار آورده، از اساس خارج از تعالیم مسیح بدانیم؛ چنان‌که شواهد تاریخی و مذهبی نشانگر ورود تعالیم آیین میتراپی رومی، به دست پولس به مسیحیت است. ادعاهای منسوب به مسیح بسیار و گوناگون‌اند. برخی از این ادعاها عبارت‌اند از: او گفت قبل از ابراهیم می‌زیسته است (یوحنا ۸: ۵۸) و گفت، با خدا برابر است. (یوحنا ۵: ۱۷ و ۱۸) عیسی ادعا کرد قادر به بخشش گناهان است؛ (مرقس ۲: ۷ - ۵) این گفته، مطابق تعلیم

کتاب مقدس، کاری است که فقط خدا قادر به اجرای آن است. (اشعیا ۴۳: ۲۵)
عهد جدید عیسی را مساوی آفریننده عالم می‌داند (یوحنا ۱: ۳) و او را با کسی که عالم هستی را حفظ می‌کند برابر می‌داند. (کولسیان ۱: ۱۷) پولس رسول می‌گوید، خدا در جسم ظاهر شد (اول تیموتائوس ۳: ۱۶) و یوحنا انجیل نویس می‌گوید: «کلمه، خدا بود». (یوحنا ۱: ۱)
همچنین، هیک با روی آوردن به مسئله زبان، می‌گوید:

به نظر من آموزه تجسد خدا را نباید به صورت تحت اللفظ، با لوازمی واقعی، تلقی کرد؛ بلکه باید آن را حقیقتی استعاری دانست. (Hick, 1995: 101)

در اینجا، مورد دوم از موارد خروج از سنت پیش می‌آید که مربوط به زبان دین است.

زبان دین

در سنت مسیحی، زبان دین را زبان ناظر به واقع و حقیقی می‌دانند. بیشتر مفسران کتاب مقدس، آن را به گونه‌ای، تحت اللفظ تفسیر می‌کنند و در پس الفاظ به کاررفته در کتاب مقدس، در جستجوی معانی حقیقی آنها هستند. معمولاً کارکرد شناختاری زبان دین، امری پذیرفته شده؛ و نوعی واقع‌گرایی ساده بر دیدگاه‌های الهی‌دانان حاکم است. از جمله درباره واقعه مرگ و رستاخیز مسیح که می‌گویند: هر که بخواهد آیین مسیحیت را رد کند، باید واقعه قیام مسیح از مردگان را رد نماید. بنابراین، طبق کتاب مقدس، عیسی به واسطه بازگشتن از دنیای مردگان، ثابت کرد که پسر خداست. (رومیان ۱: ۴) اینکه عیسی از قبر برخاست، مدرکی کامل و انکارناپذیر، و واقعیتی است که ثابت می‌کند عیسی خداست.

یکی از مهم‌ترین تفاسیر جدید واقع‌گرایانه سنتی و ساده کتاب مقدس، بیانیه مشترک مسیح‌شناسی کلیسای کاتولیک و کلیسای شرق آشوری است که در سال ۱۹۹۴م. در واتیکان صادر شد. در این بیانیه پاپ ژان پل دوم، اسقف بزرگ واتیکان و ماردنخای چهارم، پاتریارک کلیسای شرق آشوری به‌منزله وارثان و نگاهبانان ایمان سنتی کلیسا، بر اعتقادنامه نیکیه تأکید کرده، صریحاً اعلام می‌کنند که به خداوندی عیسی، پسر یگانه خدا، مولود جاودانی از پدر اعتراف می‌کنند.

بنابراین، خداوند ما عیسی مسیح، خدای حقیقی و انسان حقیقی است. در الوهیت و انسانیت خود کامل است، با پدر یک ذات و در همه چیز، جز در گناه، با ما یکی است. الوهیت و انسانیت وی، بی هیچ ترکیب یا تغییر، بدون تقسیم یا جدایی، در یک شخص متحد شده است. تمایز طبیعت الهی و انسانی، با تمام امتیازات، قوا و اعمالشان، در او محفوظ است. با وجود این، الوهیت و انسانیت چنان در این شخص واحد، یکتا پسر خدا و خداوند عیسی مسیح، یکی شده‌اند که نمی‌توان در او دو شخص دید. او را باید همانند پدر پرستش کرد. (محمدیان، ۱۳۸۱: ۵۲۲)

اما هیک در این مسئله نیز از دیدگاه سنتی فاصله می‌گیرد و دیدگاه دیگری را که برگرفته از رویکردهای جدید فلسفی است، اتخاذ می‌کند. وی، دیدگاه خود را با الهام از کانت، واقع‌گرایی انتقادی می‌نامد.

هیک برای تبیین مقصود خود از تقابل دو مفهوم واقع‌گرایی و واقع‌ناگرایی استفاده می‌کند. به نظر او، این دو مفهوم برای بیان اغراض این بحث مشکلات کمتری دارند. مفاهیم دیگری نیز وجود دارند که ابهام و مشکلات آنها بیشتر است. وی می‌گوید:

من از «واقع‌گرایی» معنایی را قصد می‌کنم که از استعمال آن در فلسفه جدید اخذ شده است و این، غیر از معنایی است که در استعمال قرون وسطایی داشته است. در قرون وسطا، واقع‌گرایی در مقابل نام‌نگاری قرار می‌گرفت. [اما] در معرفت‌شناسی جدید، واقع‌گرایی عبارت است از این نظریه که اشیای مادی، خارج از ما و مستقل از آنچه ادراک خود از آن می‌دانیم، وجود دارند. بر همین قیاس، واقع‌گرایی دینی عبارت است از وجود متعلقات باورهای دینی، مستقل از آنچه ما تجربه انسانی خود از آنها می‌دانیم. (Hick, 1989: 172)

در مقابل، واقع‌ناگرایی منکر وجود چنین متعلقات مستقلی است. البته هر دینی به چیزی اشاره دارد و لزومی ندارد متعلق تجربه همه را واحد فرض کنیم. آن واقعیت متعالی، مستقل از تجربه انسانی در فرهنگ‌های مختلف، به صور مختلف خوانده شده است؛ خدا، الله، یهوه، دارماکایا، مطلق، تائو، روح و

نقطه مشترک این مفاهیم و مفاهیم مشابه آنها، این است که همه آنها به چیزی اشاره

دارند که ادعا می‌شود فراتر یا غیر از وجود انسانی ماست، یعنی چیزی که در ارتباط با ما، از ما تعالی دارد؛ و آنچه من دیدگاه واقع‌گرایانه می‌نامم این زبان را زبانی اساساً، واقع‌نما می‌داند، برای اشاره به متعلق بحث که «تحقق» دارد و بدان اشاره می‌شود. (Ibid: 172-3)

جان هیک به پیروی از آر. دبلیو. سلارز،^۱ آرتور لاجوی،^۲ ای. کی. راجرز^۳ و جی. بی. پرت^۴ واقع‌گرایی را به دو قسم ساده و انتقادی تقسیم می‌کند.^۵ واقع‌گرایی ساده معتقد است، جهان دقیقاً همان‌گونه است که ما آن را ادراک می‌کنیم، و واقع‌گرایی انتقادی بر آن است که جهان اطراف ما تأثیری بر حواس ما می‌گذارد، اما آن را به‌گونه‌ای ادراک می‌کنیم که مفاهیم و زبان ما اجازه می‌دهد. یعنی در فرآیند شناخت، هم جهان خارج فعال و مؤثر است و هم عالم ذهن انسان، با مفاهیم و زبانی که دارد. (Hick, 1993: 4)

بحث واقع‌گرایی - واقع‌ناگرایی، و اقسام هر یک، ابتدا در معرفت‌شناسی مطرح، سپس به مسئله زبان هم کشیده می‌شود.

به نظر هیک، بیشتر مردم عادی که با مباحث فلسفی آشنا نیستند، معمولاً نسبت به زبان دین نوعی واقع‌گرایی ساده دارند؛ و این در دیدگاه و معرفت آنها نسبت به جهان ریشه دارد. معمولاً گمان می‌کنند جهان اطراف ما دقیقاً همان‌طور است که ادراک می‌کنیم و این نگرش برای آنها، به صورت روش تفکر و اندیشیدن درآمده است. همین روش اندیشیدن به زبان نیز سرایت می‌کند و آن را به صورت لفظ به لفظ و مطابق بی‌کم و کاست با واقع، می‌پندارند. در زبان دین نیز، گمانشان این است که هرچه در لابه‌لای متون دینی آمده است، بیانگر لفظ به لفظ واقع است. اما در مقابل، واقع‌گرایی انتقادی، الفاظ به کار رفته در متون دینی را تماماً، به صورت لفظ به لفظ معنا نمی‌کند، بلکه برای بسیاری از آنها معنای کنایی و استعاری در نظر می‌گیرد و آنها را رمزهایی برمی‌شمارد که به منظور اشاره به واقعیت‌هایی فراتر از آنچه ظاهر لفظ می‌گوید، در کتاب مقدس آمده است.

1. Roy Wood Sellars.
2. Arthur Lovejoy.
3. A. K. Ruggers.
4. J. B. Pratt.

۵. سلارز در مقاله خود (Sellars, 1938-9) این مطلب را توضیح داده است.

مثلاً در باب سه کتاب پیدایش (عهد عتیق) گزاره‌هایی آمده است که وضعیت باغ عدن را روشن می‌کند؛ زندگی خوب و راحت آدم و حوا در آن و وضع آنها قبل و بعد از خوردن میوه درخت ممنوعه و آلودگی خاصی که از این عصیان بر آنها عارض شد و راه برطرف کردن آن آلودگی و جریمه‌ای که بر آنها وضع شد و مقرر شد که در زمین با زحمت و رنج به کشت و کار بپردازند و روزی خود را با رنج و تعب به دست آورند و این وضعیت برای تمام فرزندان آدم تا قیامت ادامه خواهد یافت و ... اینها گزاره‌های مشخصاً دینی‌اند، واقع‌گرای ساده معنای ظاهری آنها را می‌گیرد و تمام مطلب را به صورت لفظ به لفظ می‌فهمد؛ اما واقع‌گرای انتقادی آن گزاره‌ها را به منزله داستانی رمزی از وضع اخلاقی و روحی نامنظمی که نسل آدم در آن وضع به دنیا می‌آید، ادراک می‌کند.

اولی خدا را آبر انسانی بزرگ می‌داند که از آسمان به ما می‌نگرد و امر و نهی می‌کند؛ و در صورت عصیان، بر بشر خشم می‌گیرد و گاه نیز او را به سختی مجازات می‌کند؛ و گاه نیز، از این مجازات سختش پشیمان می‌شود.^۱

اما دومی می‌تواند تفاسیر مختلفی از خدا ارائه دهد. هیک تعدادی از این تفاسیر را عرضه داشته است. به نظر او یهوه خدای اسرائیل، یک شخصیت خاص تاریخی است که شکل گرفته از حضور فراگیر واقعیت غایی، ترکیب شده با نحوه تفکر خاص فرهنگی مردم یهود بوده است. در باب شکل دادن به خدای پدر آسمانی مسیحیان و الله مسلمانان نیز وضع از همین قرار است. (Hick, 1993: 6)

بنابراین، واقع‌گرای انتقادی در دو جبهه می‌جنگد. از یک طرف، واقع‌گرایی ساده را در زبان دین رد می‌کند و برداشت‌های ظاهری و لفظ به لفظ را درباره خدا، به همان صورت که در متون مقدس آمده، قبول ندارد. از طرف دیگر، نظر واقع‌ناگرایان را که مخالف واقعیت خدا هستند، رد می‌کند. واقع‌گرای انتقادی، خدای متعال را می‌پذیرد که دارای واقعیتی مستقل و برتر از ماست، با این قید که ادراک ما نسبت به او، به دلیل وساطت مفاهیم و تصورات مقولات ذهنی و فرهنگی، در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است. (Ibid: 7)

۱. مثلاً پس از ماجرای طوفان نوح. بنگرید به: پیدایش ۸: ۲۱.

البته باید توجه داشت که بحث واقع‌گرایی-واقع‌ناگرایی، در واقع، مربوط به زبان نیست؛ بلکه بحثی است معرفت‌شناختی. یعنی واقع‌گرا معتقد است، ادراکات ما به واقعیت راه دارند و آن را نشان می‌دهند، حال یا به نحو دقیقاً مطابق (واقع‌گرایی ساده) یا با دخل و تصرفاتی از ناحیه ذهن - مغز (واقع‌گرایی انتقادی). پس از اینکه مثلاً در معرفت‌شناسی، واقع‌گرایی را پذیرفتیم، نوبت به این مسئله می‌رسد که در این حال، زبانی که به وسیله آن بر ادراکات خود دلالت می‌کنیم، از چه روش‌هایی بهره‌مند است. آیا صرفاً حقیقی است یا مجازی هم هست؟ آیا زبان استعاری، کنایی و رمزی به کار می‌بریم یا زبان حقیقی؟ در زبان حقیقی نیز، آیا قرینه‌گرا هستیم یا وضع‌گرا؟ کدام ظواهر حجیت دارند و کدام ندارند؟ تا چه حد باید پایبند لوازم عقلی و غیرعقلی الفاظ و مفاهیم بود؟ (اگر لوازمی این چنین وجود داشته باشد).

هیک زبان دین را زبانی استعاری و اسطوره‌ای می‌داند، نه زبانی حقیقی. وی تعریف خود از زبان حقیقی و زبان اسطوره‌ای را چنین بیان می‌کند:

یک داستان زمانی به‌نحو حقیقی درست است که بر واقعیات منطبق باشد. پس عبارت «من امروز صبحانه یک تخم مرغ خورده‌ام»، در صورتی به‌نحو حقیقی درست است که امروز صبحانه یک تخم مرغ خورده باشم. از سوی دیگر، یک اسطوره درست آن است که به‌نحو حقیقی درست نباشد، بلکه به‌منظور برانگیختن حالتی نفسانی در شنونده نسبت به مرجع آن داستان، که در اساطیر معمولاً از خود داستان متعالی‌تر است، بیان شده است. (Hick, 1995: 101)

وی اسطوره را نوعی استعاره می‌داند و تفاوت آنها را در کوتاهی و بلندی آنها می‌داند: اسطوره، استعاره‌ای بست‌یافته است. هردو به ما کمک می‌کنند تا چیزی در پرتو نوری جدید ببینیم و به شیوه‌ای تازه با آن مواجه شویم. اما استعاره معمولاً از طریق جمله‌ای واحد عمل می‌کند، در حالی که اسطوره کمابیش، داستان مفصلی مبتنی بر استعاره است. (Ibid: 102)

هیک معتقد است، داستانی که خدا (= خدای پسر) از آسمان به زمین آمد تا به صورت فرزند انسان زاده شود و بر صلیب جان سپارد تا کفار گناه جهان شود، به‌نحو حقیقی درست نیست؛ زیرا نمی‌توان معنای حقیقی قابل قبولی برای آن پیدا کرد. وی این معنای ظاهری را نامعقول و نپذیرفتنی می‌یابد. بنابراین ناچار می‌شود کل داستان را نه یک داستان حقیقی، که

یک اسطوره بنامد و بگوید، این داستان به نحو اسطوره‌ای درست است؛ از این جهت که می‌خواهد در ما حالتی مناسب با خداوند، یعنی الحق، که منبع نهایی هرگونه تغییر و دگرگونی رهایی‌بخش است، ایجاد کند. (Ibid: 101)

بنابراین، داستان تجسد الوهیت، تثلیث و خدای آسمانی به منزله خدای پدر، خدای پسر و روح القدس را نباید داستانی حقیقی دانست؛ زیرا نامعقول است. اما می‌توان این داستان را به نحو استعاری پذیرفت و از آن تأثیر گرفت.

بنابراین ما می‌توانیم به نحو استعاری، خدا را پدر آسمانی خود تلقی کنیم و می‌توانیم با شرح و تفصیل این مطلب داستانی خلق کنیم که چگونه پدر آسمانی، فرزند خود را به زمین فرستاد تا از طریق مرگ در راه گناهان ما، ما را با خود آشتی دهد و این داستان می‌تواند بسط بیشتری یابد - در واقع نیز، چنین بسطی یافته است - تا کل الهیات را پوشش دهد. (Ibid: 101)

نجات و رستگاری

درباره نجات و رستگاری مؤمنان، در صدر اول مسیحیت این بحث پیش آمد که آیا رعایت احکام و آداب برای نائل شدن به رحمت خدا و ورود به بهشت لازم است، یا همان ایمان به مسیح، به تنهایی، کارساز است و فدا شدن او تمام مشکلات را حل کرده است؟ پولس با توجه به برخی کلمات حضرت عیسی علیه السلام مانند: «خدا باران خود را بر عادلان و ظالمان می‌باراند.» (متی ۵: ۴۵) و نیز، در مَثَل «تاکستان»: «عمله‌هایی که تمام روز کار می‌کردند، بیشتر از کسانی که فقط یک ساعت کار کرده بودند، مزد نگرفتند، (متی ۲۰: ۱۶ - ۱) نه تنها، به شدت با شریعتی شدن آیین مسیحیت مخالفت کرده، بلکه عمل به احکام و شریعت را مانع رستگاری شمرده است.

پولس به مخاطبانش می‌گوید: اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفعی ندارد. اگر اهل شریعت و ارث باشید، ایمان عاقل شود و وعده باطل؛ زیرا شریعت باعث غضب است، و در جایی که شریعت نیست، تجاوز هم نیست.

جمیع آنان که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند؛ زیرا مکتوب است ملعون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را به جا

آرد. اما واضح است که هیچ‌کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی‌شود؛ زیرا که عادل به ایمان زیست خواهد نمود، اما شریعت از ایمان نیست ... مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد. (غلاطیان ۳: ۱۳ - ۱۰)

این مطلب که سنت مسیحی نجات و رستگاری انسان‌ها را فقط از طریق عضویت در کلیسا، غسل تعمید و بهره‌مندشدن از مرگ فدی‌وار مسیح می‌داند، بسیار واضح است. در این سنت، حتی پیامبران بزرگ الهی مانند ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام که پیش از عیسی علیه السلام زیسته‌اند نیز، فعلاً نجات‌یافته نیستند و در مکانی به نام «لیمبو»، بین بهشت و جهنم قرار دارند و در انتظار روز قیامت‌اند تا در آن روز، مسیح آنها را نجات دهد و به بهشت برد. همه اشخاصی که با ایمان به عیسی مسیح، در عهد جدید شراکت دارند، مادامی که در ایمان و اطاعت پایدار و ثابت باشند، از برکات و نجات آن بهره می‌یابند. (عبرانیان ۳: ۲۰ - ۶)

از سوی دیگر، عقاید پولس با مخالفت شدید حواریون و یهودیان مسیحی‌شده مواجه شد. اینان با مراجعه به کلمات، و تعالیم و اعمال حضرت عیسی علیه السلام، عمل به احکام و شریعت را برای نیل به سعادت جاودانه و نجات لازم می‌شمردند. در کلماتی از حضرت عیسی علیه السلام بر حفظ شریعت موسوی تأکید شده است:

ناگاه شخصی آمده عیسی را گفت: ای استاد نیکو چه عمل کنم؟ گفت: ... اگر بخواهی داخل حیات شوی احکام را نگه دار! گفت: کدام احکام؟ عیسی فرمود: قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، پدر و مادر خود را حرمت‌دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست بدار! (متی ۱۹: ۱۹ - ۱۷)

گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا کتب انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل سازم، بلکه تا تمام کنم. (متی ۵: ۱۷)

مضامین رساله یعقوب در دفاع از شریعت، به‌حدی واضح است که به‌نظر می‌رسد، این رساله و رساله‌های پولس در رد یکدیگر نگاشته شده‌اند. یعقوب می‌نویسد:

ای برادران من! چه سود اگر کسی بگوید، ایمان دارم وقتی که عمل نداشته باشد. آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد؟ پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روز باشد و کسی از شما به ایشان بگوید: «به‌سلامتی بروید و

گرم و سیر شوید» لکن مایحتاج بدن را به ایشان ندهد، چه نفع دارد؟ ... ایمان نیز اگر اعمال ندارد در خود مرده است. (یعقوب ۱۴: ۱۶ - ۲)^۱

نزاع حواریون و پولس، تا قرن چهارم میلادی استمرار داشت. در قرن چهارم شورای نیقیه در اعتقادنامه رسمی خود جانب پولس را گرفت و به دیدگاه او رأی داد و از آن پس شریعت به طور کلی در جریان اصلی مسیحیت به منزله امری مذموم شناخته شد. از آن پس شریعت نه تنها نجات بخش نیست، بلکه یکی از موانع نجات است.

جان هیک با طرح نظریه مشهور کثرت گرایی دینی اعلام کرد، حقیقت انحصاراً در اختیار مسیحیان نیست و غیرمسیحیان نیز، اهل نجات اند. اعلام کثرت گرایی دینی توسط هیک، تقریباً با سال های برپایی شورای واتیکانی دوم مقارن شد (۱۹۶۴-۱۹۶۰) و در نهایت، کلیسای کاتولیک اعلام کرد که بیرون از کلیسا نیز، راه نجات هست و پیروان سایر ادیان، به ویژه اسلام نیز، می توانند اهل نجات باشند. شاید این همراهی اتفاقی نباشد و تحت تأثیر عوامل فرهنگی این روزگار، از جمله، رواج لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم دینی، به ویژه، پس از کارهای پرنفوذ الهی دانان برجسته ای همچون شلایر ماکر^۲ (۱۷۶۸-۱۸۳۴) پدید آمده باشد. توجه بیشتر به جنبه های باطنی ادیان، به ویژه تجربه های دینی، به جای توجه به آموزه های عقیدتی و شعائر عملی نیز، در این امر بی تأثیر نبوده است.

یکی از ادله هیک برای کثرت گرایی دینی، خیرخواهی خداوند و عشق او به بندگانش است. مقتضای هدایت گری عام خداوند آن است که اکثر انسان ها را هدایت یافته و بر طریق صواب و نجات بدانیم. نمی توان اقلیت اندکی را نجات یافته دانست و در عین حال، معتقد به عشق نامحدود خداوند به بندگانش بود. اگر نظریه سنتی را بپذیریم نوعی تعارض درونی پدید می آید:

از یک سو، تعالیم مسیحی خداوند را خالق و مالک همه موجودات و خواهان خیر مطلق و رستگاری بشر می داند و از سوی دیگر، پاسخ گفتن مؤمنانه به خداوند، به وساطت مسیح را تنها راه نجات معرفی می کند. این سخن به این معناست که عشق نامحدود خداوند مقدر

۱. تمام باب سوم از رساله یعقوب و بخش های دیگر آن درباره به پا داشتن شریعت است. وی بر لزوم برپا داشتن شریعت، آن هم تمام شریعت، تأکید دارد.

2. Fredrick Schleier Macher.

نموده که افراد بشر تنها در صورتی می‌توانند نجات‌یابند که بخش عظیمی از آنها را مستثنا سازد؛ زیرا تعداد زیادی از انسان‌ها که به دنیا آمده‌اند، یا پیش از مسیح می‌زیسته‌اند و یا خارج از قلمرو مرزهای مسیحیت قرار دارند. (هیک، ۱۳۷۲: ۲۸۵ و ۲۸۶)

هیک دیدگاه تنگ مسیحیت سنتی را با این بیان توسعه داده، سنتی عقلانی را پایه‌گذاری می‌کند. اما با این کار از سنت اصلی کلیسا، که قرن‌ها بر آن تأکید کرده است، فاصله می‌گیرد و سنت جدید آن را می‌پذیرد. دیگر این استدلال را نمی‌توان از مسیحیان پذیرفت که ما حتماً احتیاج به نجات‌دهنده‌ای چونان مسیح داریم. باید توجه داشت که با این کار فاصله زیادی با مسیحیت پولسی ایجاد می‌شود. در نگاه پولسی همه تلاش بشر، حتی عمل به شریعت، محکوم به گناه است؛ زیرا انسان در ذات خود گناه‌آلود است و هر فعلی که از این ذات صادر شود رنگ گناه‌آلود خواهد داشت.^۱

اوصاف خدا

در مسیحیت سنتی خداوند اوصاف مابعدالطبیعی فراوانی دارد که برای کمالات او هیچ حد و حصری نیست. قدرت او، قدرت مطلق، علم او بی‌حد و مرز و خیرخواهی او محض و مطلق است؛ و سایر اوصاف او نیز، همین‌طورند. تعالی خداوند در مسیحیت جایگاه رفیعی دارد؛ هرچند، آموزه تجسد در نقطه مقابل آن قرار می‌گیرد.

تأمل در مکاشفه خدا از خودش، چنان‌که نهایتاً در کتاب مقدس در دسترس آدمیان قرار گرفته، نشان می‌دهد که در خدا بُعدی متعال یا فراباشنده وجود دارد که «پدر» خوانده می‌شود. خدایی که در کتاب مقدس خود را بر انسان آشکار کرده، خدایی است بی‌نهایت برتر و بالاتر از همه مخلوقات. او نه با هیچ‌یک از مخلوقات خود، و نه با همه آنها بر روی هم، هم‌تراز نیست. هیچ‌چیز را نمی‌توان و نباید با او قیاس کرد. او خدایی است که کاملاً با

۱. بنگرید به: رومیان ۳: ۳۱ - ۱۰؛ ۵: ۲۱؛ ۶: ۲۳ - ۱۴؛ مکاشفه ۲۰: ۲۷ - ۱۱.

در آخرین جمله باب ۲۱ مکاشفه چنین آمده است: «و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد مگر آنان که در دفتر حیات بره مکتوب‌اند». بره یکی از اوصافی است که عیسی را با آن می‌خوانند و از آن تسلیم و رام‌بودن قصد می‌شود، در برابر بز که نماد شیطان است؛ زیرا بز خراب‌کار است و گوسفند سربه‌زیر و رام.

همه چیز دیگر متفاوت است. صفات تعالی خدا همچون نامحدودبودن، قدرت مطلق، علم مطلق و غیره، او را بی‌نهایت فراتر از همه چیز قرار می‌دهد.

البته در کنار این بعد فراباشندگی، بعد فروشوندگی یا درون‌باشندگی در خدای مسیحیت وجود دارد که مربوط به آموزه تجسد است که گاه، از آن به حلول یاد می‌شود؛ این حلول، حلولی است در تاریخ. خدای مسیحیان در عین حال که بی‌نهایت از همه مخلوقات خود برتر و با همه آنها متفاوت است، با آنها بیگانه نیست. بلکه چون ذات او محبت است، عار ندارد که به مخلوق خود نزدیک، و حتی با او یگانه شود. انجیل، بی‌پروا و کاملاً برخلاف انتظار انسان اعلام می‌کند که خدا در یک شخصیت تاریخی، یعنی عیسی‌ای ناصری، حلول کرده است! خدا بشر را به خود گرفته و در سیمای یک انسان به جهان ما قدم گذاشته است. مسیحیان به پیروی از انجیل، بعد دوم از وجود خدا را که در تاریخ حلول می‌کند، «پسر» می‌خوانند. حال چگونه می‌توان این دو بعد دور از هم را جمع کرد؛ و اصلاً چگونه می‌توان آنها را فهمید.

هیچ در بحث تجربه‌پذیری گزاره‌های دینی، نظریه تحقیق‌پذیری فرجامین را مطرح کرده است. وی معتقد است که در وضعیت فرجامین (آخرالزمان یا آخرت) انسان‌ها خواهند فهمید که تفسیر دینی جهان درست است. در آن وضعیت پرده‌ها کنار می‌رود و چشم انسان‌ها به حقیقت گشوده می‌شود و جریان حیات خویش را در محضر خداوند ادراک می‌کنند. وضعیت فرجامین وضعیتی است که در آن، انسان خداآگاهی کاملی دارد و دائماً حضور خدا را احساس می‌کند. در آن حضور، زندگی‌اش جریان می‌یابد. این خداآگاهی، دیگر در تضاد با شرایط بد گناه، زشتی، رنج و ... نخواهد بود. به نظر هیچ اینک ما در فرآیندی متزاید و متکامل تأیید باورهای دینی قرار داریم که نقطه کمال آن در حیات ابدی در «ملکوت خدا» است. در نظریه کمال، وضعیت شناختاری خاصی وجود دارد که در آن وضعیت، درباره درستی فهم دینی جهان و انسان، یا درباره واقعیت وجود الهی، جایی برای شک معقول باقی نمی‌ماند. (Hick, 1985: 118)

هیچ می‌افزاید ممکن است در این جهان نیز، وضعیتی مشابه وضعیت فرجامین پیش آید، یعنی همان حال‌وهوای شهر آسمانی بر روی زمین نیز، به شکل «بهشت زمینی» محقق

می‌شود و این همان وضعیت آخرالزمانی است که یهودیان، مسیحیان [و من اضافه می‌کنم، همه ادیان بزرگ]، انتظار آن را می‌کشند. (Ibid: 123)

مسئله اصلی این است که در وضعیت فرجامین از کجا خواهیم دانست که در حضور خدا هستیم؟ از کجا می‌فهمیم آن کس که با او مواجه شده‌ایم خداست؟ او را چگونه خواهیم شناخت؟ آیا می‌توان اوصاف بی‌نهایت او را درک کرد؟

هیک بر آن است، چون جزئی از اهداف خدا در آفرینش انسان، تحقق خداآگاهی در آدمی است، پیشاپیش می‌دانیم که در وضعیت فرجامین، حضور خدا را درک می‌کنیم و متوجه خواهیم بود که با خدا مواجه شده‌ایم. یعنی پیشاپیش می‌دانیم که مشکلی در شناخت خدا نخواهیم داشت؛ و لزومی ندارد خدا را با اوصاف بی‌نهایتش بشناسیم. همچنین لزومی ندارد هم‌اکنون بدانیم کیفیت آن شناخت چیست. ما اینک مانند کودکانی هستیم که فی‌الجمله می‌دانیم، وقتی بزرگ شویم حالتی به نام بلوغ در انتظار ماست، اما کیفیت آن را نمی‌دانیم، ولی می‌دانیم که در آن حال کیفیت آن را درک خواهیم کرد.

همچنین برای اینکه بفهمیم اهداف خدا درباره ما محقق شده‌اند، باید در وضعیت فرجامین با خدا ارتباط داشته باشیم. در غیر این صورت، ممکن است کسانی فرض کنند، کمالاتی که در آن وضعیت، برای ما محقق شده‌اند، شاید معلول امور طبیعی باشند، نه طرح و تدبیر الهی. بنابراین، ارتباط با خدا و مواجه شدن با او، ضروری است. در قدم سوم، هیک با اشاره به آموزه حلول و تجسد آن را به‌منزله راه حل دیگری برای مشکلات یادشده عنوان می‌نماید.

صفات مطلق خدا، ماهیتاً در تجربه انسانی نمی‌گنجد و فراچنگ انسان نمی‌آیند. اما این بدین معنا نیست که راهی برای فهم آن صفات وجود ندارد. خدا در آموزه‌های مسیحی، خالق متعالی است که در شخص مسیح تجلی یافته است و فکر، عشق و حیات مسیح در ارتباط با او بوده است و از طریق او می‌توان خدا را شناخت. افزون بر آن، تعلیمات مسیح درباره خدا، بخشی از ظهور الهی است که موجب پیدایش آموزه‌های مسیحی درباره خداوند شده است؛ فقط خداوند دانش را می‌شناسد و علم ما به ذات او از طریق تجلی او در مسیح است.

همان‌طور که کارل بارث^۱ می‌گوید: عیسی مسیح، جنبه شناختی خداست.^۲ بی‌نهایت‌بودن خدا را نمی‌توان تجربه کرد، لکن می‌توان از طریق وثاقت مسیح، شک معقول نسبت به آن را کنار زد. می‌توان سلطنت مسیح را در ملکوت خدا تجربه کرد؛ همین تجربه اعتبار تعالیم مسیح درباره خداوند را به اثبات می‌رساند و آنگاه، به‌طور غیرمستقیم، بی‌نهایت‌بودن ذات و صفات خداوند به اثبات می‌رسد. (بنگرید به: هیک، ۱۳۷۲: ۲۱۸)

هیک در آثار بعدی‌اش، افزون بر این سه پاسخ، برای حل مشکل شناخت اوصاف بی‌نهایت خدا، به دو نکت دیگر اشاره می‌کند.

۱. وضعیت فرجامین، که وظیفه اثبات درستی تبیین دینی جهان را بر عهده دارد، موظف نیست بی‌نهایت‌بودن اوصاف خدا را اثبات کند؛ زیرا اوصاف بی‌نهایت خدا در تبیین دینی جهان دخالتی ندارد. اگرچه انسان موحد به قدرت بی‌متناهی خدا ایمان دارد، هنگامی که از سلطنت خدا و حاکمیت او بر جهان سخن می‌راند، قدرت بی‌نهایت را مد نظر ندارد. یعنی برای خلق جهان و اداره آن، قدرت محدودی لازم است و همین قدرت محدود در تبیین دینی جهان دخالت داشته، بیش از آن را نه می‌توان اثبات کرد، و نه اعمال چنین قدرتی جایز است؛ زیرا قدرتی که بر اشیای محدود اعمال می‌شود و درعین‌حال، موجب خرابی و ازبین‌رفتن آنها نمی‌شود، خود، باید محدود باشد. به‌عبارت‌دیگر، اشیای محدود تحمل و ظرفیت پذیرش قدرت نامحدود را ندارند. (Hick, 1985: 116)

۲. دلیلی وجود ندارد که مسیح بی‌نهایت‌بودن خدا و اوصافش را تعلیم داده باشد. زندگی او ارتباط نزدیکی با خدا داشت. او کاملاً در خدمت تحقق اهداف خدا در زمین بود، ولی جایی ندیده‌ایم که مسئله بی‌نهایت‌بودن خدا را تعلیم داده باشد. به‌طور کلی، اگر کسی خدا را حضور شخصی‌ای بداند که انسان در مقابل او زانو می‌زند و او را می‌خواند، درحقیقت تجربه‌ای از نوع محدود پیدا می‌کند. درعین‌حال، اگر اندیشه بی‌نهایت‌بودن اوصاف خدا در ذهن موحد خطور کند، ممکن است از بیرون آمده باشد، مثلاً از کلام عقلانی یا فلسفه یونانی. شاید بهتر باشد بگوییم خدای بی‌نهایت، برتر از وجود است. آنکه موجود است، خدای ابراهیم و اسحاق و

1. Karl Barth.

2. *Church Dogmatics*, Vol. II, pt. I, p. 150, cited from: Hick, 1960: 69.

یعقوب است که با جهان در ارتباط است، نه خدای فلاسفه. خدای بی‌نهایت است، اما موجود نیست. (Hick, 1985: 121 & 122)

آخرین راه حل هیک، به‌نوعی دست‌برد داشتن از آموزه‌های جاافتاده مسیحی است که در اوصاف بی‌نهایت خداوند هیچ تردیدی نمی‌کند.

رویت سعیده

مسیحیان نیز مانند ما مسلمانان معتقداند، در آخرت با خدا مواجه خواهیم شد و او را خواهیم دید. در میان مسلمانان، جز عده‌ای قلیل از ظاهرگرایان، کسی قائل به رویت ظاهری نیست، اما تفسیرهای سنتی مسیحی تا حد زیادی بر رویت ظاهری تأکید دارند. جان هیک در این مسئله نیز از سنت فاصله می‌گیرد. وی گرچه رویت سعیده را انکار نمی‌کند، تفسیر جدیدی از آن عرضه می‌دارد. وی به‌خوبی از مشکلاتی که در آموزه رویت وجود دارد، آگاه است، از این‌رو، در مقام پاسخ به مشکل یادشده، به امکان رویت مستقیم و دیدن با چشم سر اشاره نمی‌کند؛ زیرا آن را امری معقول و قابل دفاع نمی‌یابد. تفسیر هیک از یک‌طرف به تفاسیر باطنی نزدیک می‌شود و از طرف دیگر، به وجود عنصر ذهنی در تجربه اشاره می‌کند. در نظر او هر تجربه‌ای، با تفسیر همراه است. تجربه عریان و بدون تفسیر از واقعیت وجود ندارد. هر تجربه‌ای گرانبار از مفهوم است. بنابراین، خداوند را نیز، به‌گونه‌ای تجربه می‌کنیم که مفاهیم ما اجازه می‌دهند. از این‌رو، رویت عریان خداوند پذیرفتنی نیست. (Hick, 1985: 119)

در مجموع باید گفت: نمی‌توان جان هیک را الهی‌دانی پایبند به سنت مسیحی دانست. وی به سنت عقلانی اسلام نزدیک‌تر است تا به سنت مسیحی. این کشیش آزاداندیش توانسته است بدون تعصب‌ورزی، روایتی از مسیحیت عرضه کند که معقول‌تر و پذیرفتنی‌تر باشد. اما نباید این نکته را از نظر دور داشت که این روایت از مسیحیت، بیش از آنکه مسیحیت رایج پولسی را بیان کند، مسیحیت عیسوی را بیان کرده است. دلیل نزدیک‌تر بودن آن به آیین اسلام نیز، همین است. قرآن کریم درباره مسیح می‌گوید:

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. (آل عمران / ۴۵)

[یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است. مژده می‌دهد، درحالی‌که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.

در این آیه شریف بر وصف کلمه بودن عیسی بن مریم عَلَيْهَا تأکید کرده است؛ و این چیزی است که مسیحیان بر آن تأکید زیادی دارند. اما آیات دیگر جنبه الوهیت مسیح را انکار می‌کند، مانند:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ ... (نساء / ۱۷۱)

ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید، و درباره خدا جز [سخن] درست مگویید. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به‌سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست.

الوهیت بخشیدن به مسیح غلو در دین دانسته شده و جز اوصاف مخلوقان، مانند پیامبری، کلمه بودن و روحی الهی داشتن نمی‌توان به او نسبت داد. خداوند متعال در ادامه همین آیه می‌فرماید:

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا. (نساء / ۱۷۲)

مسیح از اینکه بنده خدا باشد هرگز ابا نمی‌ورزد، و فرشتگان مقرب ابا ندارند و هرکس از پرستش او امتناع ورزد و بزرگی فرود، به‌زودی همه آنان را به‌سوی خود گرد می‌آورد.

در اینجا به جنبه بندگی مسیح و نیز، فرشتگان مقرب الهی (از جمله روح القدس) تأکید شده است.

البته این بدان معنا نیست که ما مسلمانان با همه آراء هیک موافق باشیم. مثلاً: نوع نگاه ما به مسئله مسیح و نقش وی در پیدایش مسیحیت با آنچه هیک می‌گوید متفاوت است. از نظر مسلمانان مسیح بنده و فرستاده خداوند، و مانند سایر پیامبران الهی است و هیچ جنبه الوهیتی در او یافت نمی‌شود. اما هیک می‌کوشد با حفظ نقش الهیاتی مسیح، او را چیزی برتر

از رسولان و پیامبران معرفی کند. در عین حال، به صراحت، الوهیت واقعی مسیح را انکار می‌کند. (Hick, 1996)

درباره زبان دین می‌توان گفت: اگرچه برخی آموزه‌های وارد شده در کتاب‌های آسمانی با زبانی استعاری بیان شده‌اند، استعاری دانستن همه آن آموزه‌ها، سخنی سنجیده و درست نیست. به نظر می‌رسد به جای حکمی واحد بر همه اجزای زبان دین، باید آن را زبانی واقع‌گرا، مانند زبان عرفی دانست که در آن از همه روش‌های بیانی استفاده می‌شود. نه می‌توان همه اجزای زبان دین را بر قیاس واقع‌گرایی خام یا ساده تفسیر و فهم کرد؛ نه به کلی واقع‌گرایی خام را کنار گذاشت، نه می‌توان همه گزاره‌های دینی را به نحو حقیقی تفسیر کرد، و نه همه را استعاری دانست، نه همه گزاره‌ها تحقیق‌پذیر تجربی‌اند و نه، همگی خارج از حوزه تجربه، نه همه اخباری‌اند، و نه، همگی خالی از خبر. در زبان دین گزاره‌های انشایی زیادی وجود دارند که کارکردهایی پرشمار دارند. زبان دین واجد همه ویژگی‌ها، قابلیت‌ها و امکانات زبان عرفی است و از همه روش‌های موجود در آن استفاده می‌شود. البته نمی‌خواهم بگویم جان هیک به این تفاوت‌ها توجه نداشته است؛ اما بیان او، مانند بسیاری از فیلسوفان دین، ظاهری تقلیل‌گرایانه دارد؛ گویا زبان دین را تنها به یک شیوه تحویل می‌برد.^۱

اگرچه در باب نجات، نظریه تکثرگرایانه جان هیک - که خود مبدع آن بود - مشهور است، نمی‌توانیم با همه ابعاد نظریه او موافقت کنیم. قرآن کریم پس از آنکه خدایی غیر از خدا را رد می‌کند و بر مسیحیان و یهودیان خرده می‌گیرد که چرا شرک می‌ورزند، بر این موضوع تأکید می‌کند که خداوند متعال رسولش را با دین حق فرستاد تا اینکه بر همه ادیان دیگر غلبه کند:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. (توبه / ۳۳)

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه و نقدهایی که به دیدگاه هیک وارد شده است، بنگرید به: صادقی، ۱۳۷۸: ۱۱۲ - ۱۰۶.

در خصوص نجات، می‌توان تکثرگرا بود، اما در باب حقانیت دین، نه. اشکال نظریه هیک آن است که موضوع نجات و حقانیت دین را از هم تفکیک نکرده، و برای حل یک مسئله، پاسخی متناسب با مسئله‌ای دیگر داده است.^۱

هیک برای فهم اوصاف بی‌نهایت خدا راه حلی ارائه می‌دهد که مورد قبول مسلمانان نیست. وی عیسی مسیح را «جنبه شناختنی خدا» معرفی، و برای آن از آموزه حلول استفاده می‌کند. او کوشید فهم خود از این آموزه را تا حدود زیادی عقلانی کند و به‌نظر اسلام نزدیک‌تر شود، اما مورد پذیرش ما مسلمانان نیست.^۲

در مسئله رویت سعیده، هیک از ظاهرگرایی موجود در متون مقدس و الهیاتی مسیحی دست‌برداشته و عقلانیت را اندیشیده است. در این جهت تا حدود زیادی می‌توان نظر او را صحیح دانست.

باید توجه داشت که نباید هیک را در مسیر جریان پروژه «دین نوین جهانی» دانست. دین نوین جهانی را باید بخشی از پروژه نظم نوین جهانی و برگرفته از آموزه‌های پسا‌ساختارگرانه متفکران و استراتژیست‌های پست‌مدرن غرب دانست. این ایده که تحت عناوینی چون دین واحد جهانی و سازمان ادیان متحد در حال رشد است، بسیار نوپا بوده و درحقیقت به بازار داغ فرهنگی سال‌های آینده تعلق دارد. با تمهیدهای رسانه‌ای تدارک‌شده در سال‌های آتی، جریان فرهنگی مرتبط با این ایده به‌سرعت گسترش می‌یابد و محصولات متنوع تصویری و مکتوب مرتبط با آن به بازارهای فرهنگی سراسر دنیا سرازیر می‌شود.

بهتر است دین نوین جهانی را الهیات طبیعی بنامیم. جستجو در فعالیت‌هایی که تاکنون در چارچوب پروژه دین نوین جهانی اجرا شده‌اند، برخی از باورهای اعتقادی این آیین را بر ما آشکار می‌سازد. اگر شما کسی باشید که در زمان استقرار دین نوین جهانی زندگی می‌کنید، صرف‌نظر از اینکه مسلمان، مسیحی، سیک و یا بوداییست باشید، به چند گزاره،

۱. نگارنده نظریه کثرت‌گرایی هیک را در گذشته نقد کرده است. بنگرید به: صادقی، ۱۳۷۷: ۷۵ - ۶۴؛ همو، ۱۳۸۲: ۳۵۴ - ۳۴۰.

۲. در این زمینه آیات قرآن به‌صراحت سخن گفته است، از جمله بنگرید به: نساء / ۱۷۱؛ مائده / ۱۷ و ۱۱۶؛ توبه / ۳۱.

باور عمیق خواهید داشت:

جهان مجموعه‌ای واحد و هماهنگ است و من جزئی از این مجموعه هستیم؛

یک روح مقدس در همه اجزای جهان جریان دارد.

اجزای جهان اعم از درختان، دریاها و خشکی‌ها، حیوانات و عناصر گوناگون، روح مقدس جهان را در خود داشته، تعادل خود را از آن روح کسب می‌کنند. به عبارت دیگر، روح مقدس ساری در اجزای جهان، تعادل و هماهنگی جهان را تضمین می‌کند؛ و در وجود تک‌تک انسان‌ها نیز، حضور دارد.

روح مقدس جهان وجود متشخص ندارد. او شعور مطلق است که در جهان جاری است. او نمی‌شنود و متأثر نمی‌شود. نقش او ایجاد تعادل است. چه درخواستی باشد و چه نباشد تعادل برقرار می‌شود. عشق و نفرت که از مظاهر تأثر است در او راه ندارد. آنچه مهم است تعادل است.

روح مقدس آهنگ هستی را می‌نوازد و حرکت اجزای جهان، اعم از همه جانداران، رقص و توازنی متناسب با آهنگ نواخته شده اوست.

راز سعادت انسان، هماهنگ شدن با ملودی طبیعت ذی‌شعور است. شناخت طبیعت و همراه شدن با آن، کلید خوشبختی است. انسان در صورت هماهنگی با طبیعت و نظم موسیقایی جهان، پس از مرگ نزد روح مقدس باز می‌گردد؛ چراکه جان او ودیعه‌ای از جانب اوست. جان رفته، در چرخه تکرارشونده هستی، در کالبدی جدید، به جهان و طبیعت بازمی‌گردد. این چرخه همواره ادامه دارد. حیات در پس حیات است، و جاودانگی حق مسلّم همه.

روح مقدس تعادل را تضمین می‌کند. گاهی برای تعادل لازم است روح مقدس متشخص شود و در کالبدی طبیعی حلول کند تا با آموزش دیگر، انسان‌ها ضامن بقای تعادل در جهان باشد.

هر انسانی روح مقدس را تنها باید در وجود خود جستجو کند. بیرون از او راهی به سوی شنیدن ملودی جهان نیست. روح مقدس حلول یافته در انسان‌های خاص نیز، جز آنکه انسان‌های دیگر را متوجه درون خود کند، وظیفه‌ای ندارد. همه، از درون، موسیقی جهان را می‌شنوند و باید با آن به رقص درآیند تا بازگشتشان به جهان و طبیعت تضمین شود. این چرخه بخشی از تعادل است.

هماهنگی و تعادل با طبیعت، سلامت کالبد را به همراه دارد. نوید به فرادرمانی، انرژی‌درمانی، خوددرمانی و سلامت جسم و کالبد نیز، از آموزه‌های دین نوین جهانی است.^۱ شباهت‌هایی میان دیدگاه‌های هیک و این پروژه وجود دارد. یکی از آنها عقلانی‌سازی دین است که در این پروژه نیز، تا حدودی وجود دارد و سعی می‌شود روایتی عقل‌پذیر از دین جهانی عرضه شود. شباهت دیگر این دو، کثرت‌گرایی هیک و فرادینی‌نگری این پروژه است. اما تفاوت‌های آنها بیش از آن است که بتوان هیک را بخشی از این پروژه بشمار آورد؛ زیرا پایبندی هیک به آموزه‌های مسیحی، همچون خدای متشخص که در تقابل جدی با روح مقدس جهانی این پروژه است، وی را از این جریان دور می‌سازد.

نتیجه

شواهد نشان می‌دهد که دیگر نمی‌توان جان هیک را روایتگر سنت مسیحی پولسی دانست. کسی که ارکان اصلی یک سنت را انکار یا تأویل کند، پیرو آن سنت بشمار نمی‌آید، بلکه منتقد آن است. مهم‌ترین رکن مسیحیت پولسی، مسئله تثلیث و مهم‌ترین رکن تثلیث، مسئله تجسد خدا در مسیح است که آموزه مرگ فدی‌وار مسیح و رستاخیز وی از مردگان بر آن بنیان نهاده شده است. اگر تجسد الوهیت خدشه‌دار شود همه این ارکان متزلزل می‌گردد. جان هیک به صراحت این موضوع را اعلام کرد که مسیحیان بیش از دو هزار سال درباره مسیح و آموزه تثلیث برخطا بوده‌اند. (Hick, 1996) این بیان، روایتی عیسوی از مسیحیت است که می‌تواند از سوی دیگر مسیحیان نیز پی گرفته شود. به عبارت دیگر، اگر مسیحیان به همین آموزه‌های موجود در کتاب مقدس خود مراجعه کرده، بخواهند آموزه‌های خود مسیح را استخراج کنند و آنچه را بعدها پولس به آن اضافه کرد در نظر بگیرند، خواهند توانست روایتی عقلانی‌تر و واقع‌گراتر از مسیحیت عرضه کنند. این کار چند نتیجه در پی دارد:

- عقلانی‌تر است؛

۱. در این زمینه کار زیادی انجام نشده است، اما می‌توان به کار آقای محمود کاویانی با عنوان «اوتار؛ پیامبری که به دین نوین جهانی فرا می‌خواند» مراجعه کرد:

<http://www.alvadossadegh.com/fa/article/45-cinema-and-apocalypse/3494-qq-q-q-html#comment-3352>.

- به حقیقت نزدیک تر است؛

- به مسیح وفادارتر است؛

- با شواهد تاریخی همخوانی بیشتری دارد؛

- با شواهد قرآنی که مؤید وجود مسیح و آموزه‌های وی است، سازگارتر است؛

- در راستای تقریب بین ادیان قرار می‌گیرد؛

- با آزاداندیشی سازگارتر است.

همچنین، این نگرش جان هیک می‌تواند دستمایه ارزشمندی برای مسلمانان باشد تا بدون پای‌نهادن به مجادلات بیهوده، ملال‌آور و دورکننده، با ورود به عرصه گفتگوی سازنده با پیروان دیگر ادیان، به‌ویژه مسیحیت، ضمن افزودن بر فضای عقلانی این گفتگوها، زمینه‌آشنایی دیگران با آموزه‌های اصیل اسلامی را که بسیاری از آنها از متون دیگر ادیان الهی نیز، قابل استخراج‌اند، فراهم سازند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.

۲. صادقی، هادی، ۱۳۷۷، *پلورالیسم؛ دین، حقیقت، کثرت*، قم، دفتر نشر معارف.

۳. _____، ۱۳۷۸، *الهیات و تحقیق‌پذیری*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۴. _____، ۱۳۸۲، *درآمدی بر کلام جدید*، قم، کتاب طه و دفتر نشر معارف.

۵. کاویانی، محمود، ۱۳۸۹، «*اوتار؛ پیامبری که به دین نوین جهانی فرا می‌خواند*»:

<http://www.alvadossadegh.com/fa/article/45-cinema-and-apocalypse/3494-qq-q-q,html/comment-3352>.

۶. کتاب مقدس.

۷. محمدیان، بهرام و دیگران (تدوین)، ۱۳۸۱، *دائرةالمعارف کتاب مقدس*، تهران،

سرخدار.

۸. هیک، جان، ۱۳۷۲، *فلسفه دین*، ترجمه بهرام راد، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.

9. Hick, John, 1960, "Theology and Verification", *Theology Today*, Vol. XVII.
10. _____, 1985, "Eschatological Verification Reconsidered", in *the Problems of Religious Pluralism* [1977], New York, Martin's Press.
11. _____, 1989, *An Interpretation of Religion: Human Response to the Transcendent*, New Haven and London, Yale University Press.
12. _____, 1993, *Disputed Questions in Theology and the Philosophy of Religion*, New Haven, Yale University Press.
13. _____, 1995, *The Rainbow of Faiths: Critical Dialogues on Religious Pluralism*, London, SCM Press LTD.
14. _____, 1996, "Religions and the Concept of Ultimate", *The Islamic Quarterly*, V. XXXX (N. 4).
15. Sellars, Roy Wood, (1938-1939). "A Statement of Critical Realism", *Revue Internationale de Philosophie*, Vol, 1.